

چند خطی ها

یازدهم



5

9

1

3

ياسر يزدانى

ياسر	نام:
يزداني	نام خانوادگي:
۱۱ اسفند ۱۳۶۰	زاده:
-	تخلص:
ايراني	مليت:
instagram.com/yaser.yazdani	فضاي مجازي:

مشخصات كتاب

چند خطي ها	نام كتاب:
ياسر يزداني	پديدآورنده:
۴۸ شعر	تعداد اشعار در اين مجموعه :
۵۹۱۳	شماره كتاب:
۴۵۰-۶۰۷	شماره ثبتي:
www.sherzar.ir	ثبت شده در:
۱۴۰۰/۱۲/۰۷	تاريخ ثبت:

فهرست اشعار

شماره صفحه	نام شعر
۸	۱- به یاد تو
۹	۲- بغلم کن
۹	۳- آموزگار
۱۰	۴- دربند
۱۰	۵- تضاد
۱۱	۶- آبجو شمس بی الكل
۱۱	۷- صدام داری
۱۲	۸- بلوار کازینو
۱۳	۹- دلسیاه
۱۳	۱۰- فقط خدا
۱۴	۱۱- ناکوک
۱۴	۱۲- بمیرم
۱۵	۱۳- آرزویم
۱۵	۱۴- قلك بی سكه
۱۶	۱۵- ازت نمیگذرم
۱۷	۱۶- ژست دوتایی
۱۷	۱۷- لعنت
۱۸	۱۸- ساعت عشق

ياسر يزدانى

۱۹	۱۹- کم نشود
۱۹	۲۰- چقد خوبه
۲۰	۲۱- نبودی و ندیدی
۲۱	۲۲- آرزویم این است
۲۱	۲۳- حال استمراری
۲۲	۲۴- امروزمُ نبین
۲۲	۲۵- دوراهی
۲۴	۲۶- مجادله
۲۵	۲۷- دلنابلد
۲۵	۲۸- ما رفتیم
۲۶	۲۹- خواب من
۲۶	۳۰- صبر ضربدر جبر
۲۷	۳۱- رفتار پر خطر
۲۸	۳۲- جاذبه
۲۸	۳۳- عشقای این دوره
۲۹	۳۴- دل خوش سیری چند
۳۰	۳۵- عمری ست
۳۰	۳۶- پاییز
۳۱	۳۷- لعنت
۳۱	۳۸- حصار شب
۳۲	۳۹- یلدای بی تو

ياسر يزدانى

۳۳

۳۳

۳۴

۳۴

۳۵

۳۵

۳۶

۳۷

۳۸

۴۰- باران که ميبارد

۴۱- تو هم، دردی

۴۲- وقتشه که

۴۳- بيش از اين...

۴۴- حواي من

۴۵- حسرت

۴۶- خط خوش تو

۴۷- خواب طلايی

۴۸- يک قطره شعر

زندگی نامه

یاسر یزدانی نویسنده؛ شاعر و ترانه سرای ایرانی است.

متولد ۱۳۶۰/۱۲/۱۱ در گرگان

وی در خانواده ای فرهنگی چشم به جهان گشود؛ از پدر و مادری که هر دو آموزگار و در آموزش و پرورش خدمت می کردند. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی و دوران متوسطه را و دانشگاهی را در گرگان گذراند. میل و اشتیاق اش به هنر و آفرینش از همان دوران کودکی با تصویرسازی های ذهنی شکل می گرفت و انها را بر روی کاغذ پیاده سازی می کرد. اما علاقه به نوشتن از سیزده سالگی در او بیدار شد؛ و ادامه پیدا کرد تا به امروز با چند مجموعه کتاب شعر و ترانه و آثاری که توسط هنرمندان پارسی زبان اجرا شده است.

ياسر يزدانی

آثار و تالیفات:

مجموعه کتاب ترانه های: "دیگه نه من، نه تو" و "بنویس بانو" و
"چندخطی ها"

به ياد تو

به يادِ تو و موجِ موهاى تو

همه ش موجِ دريا رو دَس (دست) مى كِشم

حالا بى تو جاى هوا روز و شب

...فقط ديگه دريا نفس مى كِشم

بغلم كن

آتیشه تو دستات
بدنم يخ کرده
بغلم كن محکم
تا تبم برگرده

آموزگار

ای آنکه نیکو کرده کار
گل های باغَت بی شمار
ممنون و مدیون تو ام
تا زنده ام آموزگار

دربند

من وُ یک درختِ تنها
گوشه یی پرت ته دنیا
هر دو دربندِ زمینیم
گیره پای رفتنِ ما

تضاد

مزاجم با مجازی در تضاد است
کمی هم واقعیت خرج من کن...

آبجو شمسِ بى الكل

مى زَنَمِ چَهچَهه بسانِ يك بلبل
مستم از آبجو شمسِ بى الكل
نه! پرت، نمى شود حواسم از پيشْت
شعرِ بى معنى اَم بدونِ تو اى كُلى...

صدامُ دارى؟

عزيزم صِدامُ دارى؟!
سوزِ گريه هامُ دارى؟
من به انتها رسيدم
تو بگو كجايِ كارى...؟

بلوار كازينو

روى يك نيمكتِ خالى
توى بلوارِ كازينو
نشستيم پيشِ همدیگه
تموم كرديم جدایی رو

پ.ن: بلوار كازينو در شهر رامسر؛ با نام كنونى بلوار معلم...

دل‌سياه

تو اون تَنِ سفيدِ تو
يه قلبه كه خيلى سياست
مثل يه كاروونسرا
كه توش پُر از بُرو بياست

فقط خدا

فقط خدا؛ نه ناخدا
نه ناخدایِ بی خدا...

ناكوك

بى تو دل با دگران ناكوك ست
بى تو اين دل به جهان مشكوك ست...

بميرم

بميرم، بلکه راحت شم
از اين دنياى نامردى
از اين درداى بى درمون
از اين بيهوده و لگردى...

آرزويم

آرزويم اينست؛
من و تو در يك راه
زندگى كوتاه است
كوتاه، چون يك آه...

قلک بی سکه

قُلُكِ بِي سَكَّة
أَبْرِ بِي بَارَانِم
يَكِ زَمِينِ بَايِرِ
وَسَطِ زَنْدَانِم

ازت نمى گذرم

الاهى كه سرت بيد
هر چي آوردى به سرم
برو ولى بدون كه من
ساده ازت نمى گذرم
توى سينه پر كينه ست
خالى از هر حس خوبى
با تو من به شب رسيدم
تو خود خود غروبي
ته گودال سياهى
اوج با تو بود نام شد
اين دل تيكه و پاره
فكر و ذكرش انتقام شد...

ژست دوتايى

باز دوباره تَك وُتنها
تو يه آسانسورِ خالى
ژستِ يک عکسِ دوتايى
با يه همراهِ خيالى...

لعنت

لعنت به لحظه هاى بي تو
لعنت بر اين داغِ دقايق...

ساعت عشق

لحظه لحظه ی دعا شد
ساعتم ساعت عشق
پر کشیدن تا خدا و
گل چیدن از تو بهشت
بازم هنگامه ی خلوت
مرز بین شب و روز
جنگ بین ماه و خورشید
من و آه سینه سوز...

کم نشود

کم نشود سایه ی تو
از سرِ خاطراتِ من...

چقد خوبه

چقد خوبه تو فکرِ تو
شبُ تا صبح نخوايدن
چه خوبه از رویِ عکسات
لب لبخندُ بوسیدن
تو می خوابی؟ بخواب عشقم
ولی من که نمی تونم
آخه هر شب تو رویاهام
تو آغوشِ تو مهمونم...

نبودى و نديدى

نبودى و نديدى كه دلم پُر شده از غم

نبودى و نديدى كه شدم اسيرِ ماتم

نبودى و نديدى؛ نبودى و نديدى

نبودى و نديدى كه خونه بى صفا شد

برايِ دورى از تو دلم غرقِ عزا شد

نبودى و نديدى؛ نبودى و نديدى...

آرزويم اين است

آرزويم اينست
من و تو در يك قاب
زندگي کوتاه است
کوتاه چون يك خواب...

حال استمراری

دلم با تو يك حال ساده ي استمراری می خواهد...

امروزمُ نبين

ديروزِ من پُر از نور و ستاره بود
امروزمُ نبين...

دوراهي

اولِ دو راهيِ بودن و رفتن
پُر ترديده؛ ولي پُر از اميده
نمي تونه تنهائي يه عمر بمونه
از همه دلبستگي ها دل بريده
خط كشيده رو تمومِ خاطراتش
لحظه ي دل كندن از خونه رسيده
اونكه دستاش پُر از احساسِ بهاره
حنجره ش جراتِ خوندن نداره

ياسر يزدانی

طاقتِ دیدنِ نداره وقتِ رفتن

می شکنه بُغضُ غریبونه می باره...

پ.ن: به هنرمندانی که بین ماندن در خانه (وطن) و سکوت؛

خانه به دوشی (جلای وطن) و فریاد را برگزیدند.

مجادله

روى زمين نشستى و
سنگ به ستاره مى زنى
دارى با دستايِ خودت
سرِ خودت رو مى شكنى
اينقدِ كوچيكى كه اون
حتا نگات نمى كنه
فاصله اونقد زياده
كه اون جوابت مى كنه
از دستِ تو، تا سرِ اون
صد سالِ نورى فاصله اس
زخمى كه روى سرته
حاصلِ اين مجادله اس...

پ.ن: گوشزدى به آدم كوچولوهاى بى دانشى كه مى خواهند
براى ديده شدن به ستارگان سنگ بزنند؛ ولى زهى خيال باطل...

دلنابلد

سَر مِ رَمِ وُ سُر مِ خورم
در خاِطراتِ خوبِ وُ بَدِ
از پِستیِ نامردمان
خَلقِ بَدِ دِلنابَلَدِ (دل نابلد)

ما رفتيم

از اين به بعد هيچي بَرام مهم نيست
نَه ساعتُ، نَه ثانيه؛ نَه تقويم!

هر چي بدي كردي اَزت گذشتم
خدا نگهدار عزيزم؛ ما رفتيم...

خواب من

من و "سالوادور دالى" ديشب
توي خواب من هم ديديم!

وسط "كوبيسم" و "سورياليسم"
با لباس بالماسكه رقصيديم!!!...

صبر ضربدر جبر

خانه هاي بيست و پنج متری
آزمون زندگي در قبر

اينجا فرمول زندگي اينه؛
بي نهايت صبر، ضربدر جبر

رفتار پرخطر

هر روز می شویم
با هم غریبه تر
فریاد و داد آزین
رفتار پرخطر!!!...
دیگر به جای "تو"
می گیم به هم "شما"
زیر و زبر شده
احساس بین ما

جاذبه

جاذبه ی تو بیشتر از زمينه
وقتی من سمت خودت می کشی...

عشقای این دوره

عشقای این دوره همه
تاریخ انقضا دارن
عشق چی چیه؛ یک هوسه!
که اسمش عشق می دارن
عشق توی این دوره زمون
اصلن خریدار نداره
یه واژه ی نفیسه که؛
گرمی بازار نداره...

دل خوش سيري چند؟

گفتی: بيخود از خودم؟
بدجور عاشقیت شدم؟
بی خیال من شو
دل خوش سيري چند؟
من بُریدم از خودم
دیگه سيرم از خودم
پس بگير حرفات
دل خوش سيري چند...؟!؟

عمرى ست

عُمرى ست به دل، حسرتِ دیدارِ تو دارم
پروانه ام و سوختنم چاره‌ی کار است

من در طلبت هر نفسم در تب و تاب است
پاییزم و اما دل من رو به بهار است...

پاییز

با تو از گردشِ ایام مرا باکی نیست
آمدی؛ آمدنت پاقدَم پاییز است

لعنت

لعنت به پیری در جوانی
لعنت بر این افسرده حالی...

حصار شب

تو حصارِ شب گرفتار
روبه روم هزار تا دیوار
هیچی تازگی نداره
قصه ی تکرار و تکرار
نیستی دل شده بیمار
شدم از زندگی بیزار
تو کجا رفتی ستاره؟
کی میاد لحظه ی دیدار؟

يلداى بى تو

بيا آغوشتۇ كم دارم امشب
نمى دونى چقدر غم دارم امشب

شب يلدا شده عشقم كجايى؟
تو نيستى از خودم بيزارم امشب...

باران كه مى بارد

باران كه مى بارد دلم ماتم نمى گيرد
باران كه مى بارد دلم از غم نمى ميرد
باران پُر است از خاطراتِ خوب و شيرينت
يادآورِ دِلواژه هاى ناب و رنگينت

تو هم، دردى

تو اين دنياى نامردى
خيال كردم تو همدردى
ولى افسوس و صد افسوس
ندونستم تو هم، دردى...

وقتشه كه

وقتشه كه تازه بشه
كهنه كتابِ سرنوشت
تا كه رها بشه زمين
از جنگِ آدمای زشت...

بیش از این

بیش از این صبر بر این عشقِ پُر از فتنه مَكُن
ای دلِ در به درِ بی خبرِ ناهموار...

حوای من

حوای من بی تو بهشت
برای من جهنمه
بی تو هبوط می کنم
با تو زمین بهشتمه...

حسرت

موهاتُ می بافی
می ریزی رو دوشیت
حسرت شده واسه م
گرمایِ آغوشیت...

خط خوش تو

خَطَّ خوشِ تو؛ حالِ مرا خوش تر کرد
اندرِ دلِ من ولوله يی دیگر کرد

دست و قلمت بر تنِ کاغذ رقصید
تا مهرِ تو آبانِ مرا آذر کرد...

خواب طلايى

بيا باز قرار بذاريم
شب تو خواب هم ببينيم
از تو اين خواب طلايى
گلِ رويارو بچينيم
پيرهنِ آبيتُ ستِ كُن
با همون دامنِ چينِ دار
باشه من مشكى مى پوشم
پس تا شب خدانگهدار!!!...

يك قطره شعر

يك قطره از شعرم
از چشمِ تو افتاد
جاليزِ احساسم
يكباره صد گل داد...

ياسر يزدانى

پايان كتاب

www.sherzar.ir